تجلی اسما و صفات الهی در غزلیات صائب تبریزی

اسکویی، نرگس

برکمال لطف رخسار است نادیدن دلیل

رغبت دیدار بیش از لن ترانی می‏شود

صائب

ادب فارسی، در وجوه متعالی خود، آیینه سان جمال الهی را به تصویر کشیده است و جا به جا، رد پای کمال الهی در آن متجلی است. هر شاعر عارفی، به قدر وسع خود، در این وادی گامی برداشته است و از «اسم اعظم» دوست برای رونق بازار عشق و سودای خودد، مدد گرفته است.

صائب نیز به عنوان سرآمد پارسی گویان عصر خود و نیز به عنوان نماینده «سبک هندی» از این دریای بی‏انتها، بهره‏ها برده است.

مقاله حاضر بر آن است تا جنبه‏های ظهور و التزام اسما و صفات متبرکه الهی را، در آیینه شعر و هنر صائب به تماشا بگذارد.

یاهو(1)

مد احسان است بسم‏الله دیوان، صبح را

ره به مضموم می‏توان بردن ز عنوان صبح را

صائب

به گاه آفرینش انسان، خداوند به حقیقت می‏دانست که آدمی «ظلوم جهول»، هرچند که شانه زیر «بار امانت عشق» -که بر کوه‏ها و آسمان‏ها سنگینی می‏کند- خواهد داد(2) اما گهگاه نیز از وسوسه نفس سرکش، دل به «میوه‏های ممنوعه» خواهد سپرد و ناگزیر به هبوط از حرم امن قرب خواهد گشت(3):

از بهشت جاودان آورد آدم را برون

تا چه با اولاد آدم خوردن گندم کند ج 3، ص 1239

پس برای آن که آدمی در مسیر رجعت به اصل از «صراطالمستقیم عشق»(4) خارج نشود و راه بازگشت به مبدأ را گم نکند، نشانی‏هایی از خود و سرمنزل مقصود را به او داد و با آموختن اسماء خود به آدم(5)، احسان خود را بر وی تمام کرد و اولین «معلم» این طفل شوخ گردید:

-در اصلاحم عبث اوقات ضایع می‏کند گردون

من آن طفلم که از شوخی معلم کرد آزادم ج 5- ص 66 22

به بیان دیگر اسماء الهی، نشانه‏های نمادینی از ذات احدیت‏اند که انسان را در مسیر «پر پیچ و تاب» عشق، هدایت می‏کنند.

چه بسا که این نام‏ها، شور عشق را در دل احباب شعله‏ورتر می‏کند، ندیده‏ها و ندانسته‏هایی را از «دوست» برای جویندگانش آشکار می‏کند و به بیراهه روندگان را از قهر و انتقام او، بیم می‏دهد.

خداوند، اسماء خود را به آدم می‏آموزد تا انسان به یاد او باشد، او را بخواند(6)، و دلش به یاد او، در محبس تن و دنیا(7) آرام گیرد.

ء تعداد اسمای حسنای الهی در آیات شریفه و کتب روایی و ادعیه مأثوره، مختلف ذکر شده است و هیچ کدام دلیل بر انحصار اسما در عدد معین ندارد و نمی‏توان عدد اسماءالحسنی را مشخص و معین نمود؛ در قرآن 132 اسم ذکر شده اما روایات درباره تعداد اسماء، مختلف است؛ بعضی روایات 99 اسم ذکر کرده‏اند(8) که اگر چه روایات 99اسم از فریقین نقل شده و مستقیض است ولی الفاظ تمام روایات در 99اسم متفق نیست؛ در بعضی روایات 360اسم ذکر شده و در دعای جوشن کبیر (9) یکهزار اسم الهی آمده است.(10)

ءکثرت اسمای الهی، نشانه بزرگی و عظمت شأن مقصدی است، که نهایت کار جهانیان به او می‏رسد: «ولا شک ان کثرت الأسامی و الاوصاف تدل علی عظم شأن المسمی و الموصوف و الله اعلم به جلاله شأن کلامه و کتابه.»(11)

ءاسمای حسنای پروردگار، واسطه‏هایی برای ظهور اعیان موجودات و حدوث حوادث بی‏شمار در آن هستند؛ زیرا شکی نیست که خداوند متعال مخلوقات را از این جهت آفریده که جود و لطف و رحمت خود را شامل آنها کند.(12)

ء اسماءالحسنی به اعتبار ظهور ذات و صفات و افعال به سه دسته تقسیم می‏شود: اسمای ذاتیه و صفاتیه و فعلیه.

-هرگاه ظهور حق تعالی از ذاتش نشأت گرفته باشد، به این نوع ظهور، اسمای ذاتیه می‏گویند، مثل: (الله- ذوالجلال- قدوس- العظیم).

-اسمای صفات، صفات عالیه ربانی را بازگو می‏کند و پروردگار را، به کمالی از کمالاتش معرفی می‏کند:

(رحمن- رحیم- کریم).

-اسمای فعلیه، برحسب تجلی فعلی از حق، ظهور پیدا می‏کند: «رزاق- تواب- هادی)(13).

«اعلم أن للحق سبحانه و تعالی به حسب- کل یوم هو فی شأن- شوءوءنات و تجلیات فی مراتب الالهیه و أن له به حسب شوءونه و مراتبه صفات و اسماء»(14)

ءاسمای حسنای الهی، از پایین به یک یا چند اسم خاص منتهی می‏شوند که پایین‏تر از آنها، اسم خاص دیگری نیست و از طرف بالا، تحت اسم دیگری قرار دارند که از توسعه و عمومیتی نسبت به آنها برخوردار است، تا آن که به بزرگترین اسماء خداوند که به تنهایی تمام حقایق اسما را شامل است، منتهی می‏شود. حقایق گوناگون، همگی تحت این اسم قرار دارد و به همین جهت غالباً از آن به «اسم اعظم» تعبیر می‏شود.(15)

ءامام فخر رازی در «لوامع البینات» درباره اسم اعظم، گوید:

«محققان درباره اسم اعظم اختلاف نظر دارند؛ بعضی گویند اسم اعظم، اسمی معلوم و معین نیست، بلکه هراسمی که بنده در حال استغراق در معرفت‏الله و انقطاع فکر و عقل از ماسوا، پروردگارش را بدان می‏خواند اسم اعظم است... بعضی می‏گویند اسم اعظم، اسمی معلوم و معین است و اینان دو گروهند، گروهی گویند بر خلاق معلوم است و گروهی می‏گویند بر خلاق نامعلوم است؛ گروه اول خود اقوام گوناگونی دارند، از جمله گویند اسم اعظم همانا «هو» است... بعضی گویند همان «الله» است...

بعضی گویند اسم اعظم همانا «الحی القیوم» است... بعضی گویند «ذوالجلال و الاکرام»... بعضی گویند در حروف مقطعه اوایل بعضی از سوره‏های قرآن مندرج است.»

ء عبدالرزاق کاشانی در «اصطلاحات الصوفیه» گوید:

اسم اعظم، اسم جامع جمیع اسماء الهی است و گویند همانا «الله» است، چه الله اسم ذات اوست که موصوف جمیع صفات یا اسماء است. همین است که حضرت الهیه را بر حضرت ذات که دربر دارنده جمیع صفات است اطلاق کنند: «قل هوالله أحد.»(16)

اسم اعظم در ادبیات فارسی- به اعتبار تلمیح سلیمان نبی، که به واسطه نگین انگشتری ممهور به اسم اعظم بر جن و انس فرمان می‏راند- کنایه از رمز و طلسمی است برای حکومت و قدرت مطلق و بی‏همتا:

تختش از باد است و چتر از ابر و لشکر از پری

اسم اعظم چون سلیمان بر نگین دارد بهار صائب/ج5، ص 2212

ء آشنایی صائب با فلسفه اسما و صفات الهی و تجلیات آن در عالم ایجاد، در اشعار او به وضوح پیداست و حتی در این مورد به سان عاشق مشتاق دلخسته، از او می‏پرسد:

چون دریغ از دیده داری حسن ذات خویش را

از چه دادی عرض بر عالم صفات خویش را ج 6، ص 3499

او بارها و بارها در شعر خود از «دعای جوشن» نام می‏برد:

دیده شیران نیستان را دعای جوشن است

نیست پروایی ز اشک گرم مژگان مرا ج 1، ص 84

ماهیان را موجه دریا، دعای جوشن است

بی‏زبانی می‏کند حرز امان شمشیر را ج1، ص 37

و چنان که ذکر شد در این دعا، یکهزار اسم زیبای الهی به وجه دعا و استغاثه آمده است، که صائب هم جای جای در شعر خود، از این اسما یاری می‏جوید: وقتی خدا را می‏ستاید، می‏خواند، یا بی‏خبران را متوجه او می‏سازد، یا آن گاه که با او عشق می‏ورزد، در تمام این مقامات، از نام‏ها و اوصاف مذکور او در قرآن و روایات و احادیث و ادعیه مشهور، بهره می‏جوید.

صائب، به دعا و نیایش اعتقاد بسیار دارد و هرگز از سابقه لطف ازل نومید نمی‏شود و با استعانت از قول خداوند رحمان که می‏فرماید: «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را» همه انسان‏ها را به راز و نیاز و دعا به درگاه حق فرامی‏خواند:

حاصل روی زمین بردارد از یک کف زمین

هر سحرخیزی که بر دست دعا زور آورد. ج 3، ص 1175

در به روی طالب حق می‏شود از ذکر باز

نیست جز این حلقه دیگر آن درگاه را. ج 1، ص 98

و باز با استناد به فرموده حق «از من نومید نشوید» (17) آنان را این‏گونه به التزام دعا و صبر و پرهیز از افسردگی توصیه می‏کند:

از گرانقدری است هر مطلب که دیر آید به دست

از تهی برگشتن دست دعا غمگین مباش. ج 5، ص 2355

ء اما، صائب از این اسما به چندین شکل در شعر خود، استفاده می‏کند:

1-ذکر عین کلمه، مثل: احد، حق، نور، ستار، سمیع، رحمان، غفور و...

2-ذکر هم معنی و مترادف (فارسی یا عربی) آن اسم، مثل کارساز به جای مدبر، یکتا به جای واحد، بسیار نزدیک در جای اقرب و...

3-گاه به جای یک اسم، مصدر یا حاصل مصدر (فارسی یا عربی) آن را به کار می‏برد، مثلا به جای ظاهر، می‏گوید پیدایی، یا ظهور و یا به جای رحیم از رحمت استفاده می‏کند و برای بیان عفو از کلمه عفو بهره می‏گیرد.

4-گاه به جای یک اسم، صفت نسبی آن را می‏آورد: قدوسی به جای قدوس.

5-گاه یکی از این اسما، یا صفات را در جایی به کار می‏برد، که در ظاهر هیچ ارتباطی با پروردگار و مظاهر او ندارد، اما با آوردن نشانه‏های دیگر (معنوی و یا ظاهری) در آن بیت و یا ابیات دیگر (ایهام تناسب) ذهن را به سمت آن اسم و جایگاه حقیقی‏اش سوق می‏دهد؛ رک: مالک الملک، محیی و قائم و انیس القلوب.

(و البته طبیعی است که در یافتن این ارتباط معنایی، نباید از مفاهیم بلند و رمزآلود عرفانی که صائب به موجزترین کلام از آنها بحث می‏کند، غافل بود.)

6-گاه اسم به کار رفته در بیت مفهومی ایهامی پیدا می‏کند، مثل سلام و محیط و باری.

7-در بسیاری موارد از مشتقات دیگر یک اسم (علاوه بر موارد مذکور در بخش 2و3) استفاده می‏کند، مثلا به جای اسم فاعل مستجیب از صیغه اسم مفعول آن اسم (یعنی نتیجه و تأثیر آن اسم و صفت) مستجاب، استفاده می‏کند و به جای صیغه مبالغه رزاق، اسم فاعل آن رازق را به کار می‏گیرد.

8-در مورد اسم‏های ترکیبی (مرکب از دو جزء یا بیشتر مثل قابل التوب یا خیرالمقصودین یا ذوالمعارج و...) گاه فقط یک جزء اسم را (که بار معنایی بیشتر بر دوش آن است) می‏آورد مثل ذوالانتقام، یا رب العرش و گاه به هر دو جزء کلمه اشاره می‏کند (بیشتر به شکل مجزا و غیرپیوسته)؛ رک به مالک الملک، فاطر السماوات و عالم الغیب.

9-در مورد هر یک از اجزای اسم‏ها و یا صفات مرکب از 7روش مذکور در مورد اسم‏های مفرد (غیر مرکب -غیر مضاف) استفاده می‏کند.

و اینک ذکر پاره‏ای از این اسما و صفات متبرکه به همراه شواهدی از دیوان صائب تبریزی:

1) الله: این واژه 089 بار در قرآن آمده است.

طایر یک بال نتواند فلک پرواز شد

بی‏حضور دل مبر زنهار نام، الله ر ج 1، ص 98

2) اله: «فالهکم اله واحد» حج 34

تازه شد ایمان من تا دیدم از صنع‏اله

می‏کند بی‏آب، سیر و دور چندین آسیا ج1، ص 158

3) أحد: «قل هو الله احد» توحید 1

عالم یکتایی حق بر نمی‏دارد دویی

نیستی گر اهل شرک ای بی‏بصر خود بین مباش ج5، ص 2355

4) انیس القلوب: «دعای جوشن»

با همه کس گرم الفت است چو خورشید

ساده دل افتاده است روی چو ماهش. ج 5، صص2456

5و 6) اول و الأخر: «هو الأول و الآخر» حدید 3

اول و آخر الله از آن آه بود

/ که از او آه نصیب دل آگاه بود.» ج6، ص 3462

7) الأقرب: «و نحن أقرب الیه من حبل الورید» ق 16

در ته یک پیرهن از یار دور افتاده‏ام

آه کز نزدیکی بسیار، دور افتاده‏ام ج 5، ص 2552

8) باری: «هوالخالق الباری» حشر 24

نمی‏روی به ته باری از گرانجانی

همین به دوش کسان بار می‏توانی شد ج 4، ص 1855

9) بصیر: «انه بکل شی‏ء بصیر» ملک 19

از حواس خمس مستغنی است ذات کاملت

لازم ذات است گویایی و بینایی ترا ج 1، ص 95

10) جبار: (حشر آیه 23)

هر دو عالم را کنی از جلوه‏گر زیر و زبر

کیست تا مانع تواند شد ز خودرایی ترا؟ ج 1، ص 20

11) حسیب: «و کفی بالله حسیبا» احزاب 39

محاسبان قیامی حساب می‏طلبند

/در این بساط مکن خرج بی‏حساب نفس ج5، ص 2341

خود حسابی خط پاکی است از دیوان حساب

آنچه امروز توان کرد به فردا مگذار ج5، ص 2252

12) حفیظ: «و ربک علی کل شی‏ء حفیظ» سبا21

پنهان مکن چو بی‏جگران روی در سپر

از حفظ حق ببین چه سپرها همی دهند ج 4، ص 2038

خلق را بی‏حفظ حق نگشاید از هم هیچ کار

گله از گرگ است چون بر سر شبانی نیستش ج 5، ص 2364

13) حق: «فتعالی الله الملک الحق طه 114

پشت کردن بر دو عالم رو به حق آوردن است

می‏برد این نعل وارون تا به منزل عشق را ج 1، ص 50

14) حکیم: «انک أنت العلی و الحکیم بقره 32

دلیل راه کج از مستقیم می‏داند

حکیم نبض صحیح از سقیم می‏داند ج 4، ص 1869

نیست از قانون حکمت بحث با اهل جدل

ور نه نتواند فلاطون، ساختن ملزم مرا ج 1، ص 83

15) حلیم: «و اعلموا أن الله غفور حلیم» بقره 235

حلم او گر سایه بر کوه بدخشان افکند،

خون لعل از مو به مویش چون عرق گردد روان ج6، ص3566

16) خالق: «قل الله خالق کل شی‏ء» رعد16

به یک نظر نتوان دید خلق و خالق را

بپوش دیده خودبین و خدابین باش ج5 ص2411

17) خفی: (دعای جوشن)

باریک تا چو رشته نگردد خداشناس

ذکر خفی ز حلقه زنار نشنود ج4ص2070

(ایهام در کلمه خفی)

18) خیر: «والله خیر و أبقی» طه73

هر که در هر جا شود گویا به ذکر خیر تو

گرد سر چون سبحه از صد رهگذر گردم ترا ج1، ص15

19) خیر الرازقین: «و أنت خیرالرازقین» مائده114

رزاق فرزندان حوالت کن به خیر الرازقین

چون کبوتر طعمه بیرون از گلوی خود میار ج5، ص2263

20) خیر الماکرین: «والله خیرالماکرین» آل عمران54

خاک او از موشکافان بیشتر دل می‏برد

مرغ زیرک را به دام آرد فریب دانه‏اش ج5، ص2351

به مکر خویش گرفتار می‏شود غدار

ز مکر عالم غدار ناامید مباش ج5، ص2412

تا نظر گردانده‏ای گلها ورق گردانده‏اند

زینهار ایمن ز نیرنگ چمن پیرا مباش ج5، ص12

21) خیرالمطلوبین: (دعای جوشن)

بوی پیراهن دلیل راه شد یعقوب را

هست از طالب فزون درد طلب مطلوب را ج1، ص12

22) خیرالمقصودین: (دعای جوشن)

جمال شاهد مقصود را نقابی نیست

همین تو سعی کن آیینه با صفا می‏ساز ج5، ص2174

23) ذالآلاء و النعماء: (دعای جوشن)

سفلأَن در نعمت از منعم نمی‏آرند یاد

چون سبو خالی شد از می، می شود جویای خم ج5، ص2587

24) ذوانتقام: «والله عظیم ذوانتقام» آل عمران4

ز برق انتقام ایمن مشو گر اهل آزاری

که آتش عاقبت در خانه زنبور می‏بارد. ج3، ص1412

25) ذوالجلال: «و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» الرحمن27

«سرفراز از اول نام تو عرش ذوالجلال/ روشن از خورشید رویت نرگس عین الیقین» (در مدح امام علی) ج6، ص3542

«در زمین بوس جلالت طایران قدس را/ آه خون آلود گردد رشته پروازها»ج1، ص155

26) ذوالرحمه: «و ربک الغفور ذوالرحمه» کهف58

طاعت صدساله را بر طاق نسیان نه که نیست

پیش رحمت از تهیدستی متاعی باب‏تر ج5، ص2219

27- ذوالعرش: «ذوالعرش المجید» بروج15

می‏توان رفتن به آسانی به بال قدسیان

از حریم روضه او تا به عرش کردگار (مدح امام رضا) ج6، ص3547

لنگر پرواز روح عرش جولان می‏شود

سوزنی زین خاکدان با خود چو عیسی برمدار ج5، ص2201

28- ذالفضل و القضا: (دعای جوشن)

از قضا نتوان به دست و پای کوشش شد خلاص

ماکیان را کی پر از دریا برون می‏آورد؟ ج3، ص1178

29) ذوالمعارج: «من الله ذی المعارج» معارج3

شبنم من در کنار باغ مست خواب بود

رتبه معراج از خورشید تابان یافتم ج5، ص2585

30) رب: «و هو رب العر العظیم» توبه129

یا رب این جان‏های غربت دیده را فریادرس

روحهای گل به رو مالیده را فریاد رس. ج5، ص2334

31) رب العرش: «و هو رب العرش العظیم» توبه129

از راه بی خودی عرش یک نعره‏وار راه است/ از خویش اگر بر آیی ای نارسا چه باشد» ج4، ص2150

«چرخ است پرده در دولت سرای دل/

عرش است پرده حرم کبریای دل ج5، ص2538

32) رجا: «یا رجایی عند مصیبتی» (دعای جوشن)

صبح امیدی که پنهان است در دلهای شب

می‏شود طالع از آن چاک گریبان غم مخور ج5، ص2236

33) رحمان: «الرحمن الرحیم» حمد3

به ظاهر بنده رحمانی اما

ز مردودان شیطانی چه حاصل؟ ج5، ص2544

34) رحیم: «و کان بالمومنین رحیماً» احزاب43

در محیط رحمت حق، چون حباب شوخ چشم

بادبان کشتی از دامان تر باشد چرا؟ ج1،، ص 71

35) رزاق: «ان الله هو الرزاق» ذاریات58

اعتماد رزق بر رزاق مرا امروز نیست

تخته مشق تو کل بود از گهواره‏ام» ج5، ص2561

36) ستار: (دعای جوشن)

می‏شود رسوا ز دیدن‏های پنهان راز عشق

روی این آیینه است از پشت خود ستارتر ج5، ص2219

37) سلام: «السلام الموءمن» حشر23

«از گرانسنگی پرستاران موءدب می‏شوند

سجده پیش بت برهمن می‏کند جای سلام ج5، ص2547

دم زدن کفر است در بزم حضور خامشان

برهمن پیش صنم جای سلام افتد به خاک ج5، ص2508

(ایهام در کلمه سلام)

38) سمیع: «و هوالسمیع البصیر» شوری11

اگر خدای جهان را سمیع می‏دانی

مکن بلند برای خدا تلاوت را ج1، ص590

39) شاکر: «و کان الله شاکراً و علیماً» نسا2

ز زبان شکر، نعمت را تلاقی می‏کنم

آب چون شمشیر جوهر می‏شود در جو مرا ج1،ص93

40) شاهد: (دعای جوشن)

جلوه در دیده پوشیده کند شاهد غیب

تحفه باد سحر، غنچه مستور بیار ج5، ص2256

جمال شاهد مقصود را نقابی نیست

همین تو به می‏آیینه با صفا می‏ساز ج5، ص2314

41)شفیق: (دعای جوشن)

از عشق شکایت گنه حوصله ماست

با کودک بدخو چه کند دایه مشفق ج5، ص2504

42) شهید: «والله علی کل شی‏ء شهید» بروج92

قدر عاشق می‏شناسد، مشهدش پر نور باد

ماتم پروانه دارد تا دم مردن چراغ ج5، ص2478

43) صاحبی عند غربتی: (دعای جوشن)

یا رب این جان‏های غربت دیده را فریاد رس

روح‏های گل به رو مالیده را فریاد رس ج5، ص2334

44) صادق: (دعای جوشن)

هر که افتاده است صادق در محبت همچو گل

در کنار از مهر عالمتاب گل می‏آورد» ج3، ص1177

45) صانع: (دعای جوشن)

تازه شد ایمان من تا دیدم از صنع اله

می‏کند بی‏آب سیر و دور چندین آسیا ج1، ص158

46) صمد: «الله الصمد» توحید2

سر سودا ندارد بی‏نیازی‏های او صائب

وگرنه می‏فروشم من دو عالم را به یک نازش ج5، ص2384

47) طویل: (دعای جوش)

تلاش بیهده‏ای می‏کند سر خورشید

فتاده است بلند آستان حضرت دوست ج6، ص3640

48) ظاهر: «هوالأول و الآخر و الظاهر و الباطن حدید3

آنچنان کز دیدن جان است قاصر دیده‏ها

پرده چشم جهان بین است، پیدایی، ترا ج1، ص20

هر که غافل گردد از حق در جهان با این ظهور

مهر عالمتاب در نور سها گم کرده‏ای است ج2، ص596

49) عالم الغیب: «عالم الغیب و الشهاده» انعام73

آن چه تا روز جزا در پرده شب مختفی است

پیش علم او بود چون روز روشن آشکار ج6، ص3546

علم تو چون محیط به اسرار غیب نیست

زنهار لب ببند ز چون و چرا و چند ج4، ص2000

50) عزیز: «والله عزیز ذوانتقام» آل عمران4

مرا برده از راه بیرون عزیزی

که گل یک پیاده است از کاروانش ج5، ص2461

51) عظیم: «هوالعلی العظیم» شوری4

کسی که دید خدا را به دیده عظمت

گناه اندک خود را عظیم می‏داند ج4، ص1870

52) عفو: «ان الله کان عفواً غفوراً» نسا43

دربارگاه رحمت و دیوان عفو تو

لرزان تر است هر که بود بی‏گناه‏تر ج5، ص2283

53) عادل: (دعای جوشن)

نمی‏دارد ترازوی عدالت سنگ کم، صائب

گذار هر که دندان بر جگر صاحب گهر گردد ج3، ص1376

54) علیم: (دعای جوشن)

«ز خجلت آب شوم چون به خاطرم گذرد که کرده‏های مرا آن علیم می‏داند

55) غفور: «کان الله غفوراً» نسا99

چه همچو گره گشته‏ای، پیاله بگیر

که خط جام بود ان ربنا لغفور ج6، ص3630

چرا دلیر نباشند باده پیمایان

که جوش باده صدای هوالغفور دهد ج4، 1922

56) غنی: «والله هو الغنی الحمید» فاطر16

از حواس خمس مستغنی است ذات کاملت

لازم ذات است گویا و بینایی ترا ج1، ص20

57) غیاث: (یا غیاث المستغیثین) دعای جوشن

یا رب این جان‏های غربت دیده را فریادرس روح‏های گل به رو مالیده را فریادرس ج5، ص2334

58) فاطر السماوات: «أ فی الله شک فاطر السماوات و الارض» ابراهیم1

چون زمین هر چند زیر پا افتاده‏ام

آسمانم از بلندی‏های فطرت خلق را ج1، ص52

59) فتاح: (دعای جوشن)

قفلی که بر گشایش غیبی است چشم او

منت پذیر هیچ کلیدش نمی‏کنند ج6، ص4203

60) فیاض: (دعای جوشن)

مبدأ فیاض اگر با من کند خصمی رواست

با وجود حسن معنی دل به صورت داده‏ام ج5، ص2553

61) القائم: «أ فمن هو قائم» رعد32

می‏زنی آتش به عالم، حرف روی او مگو

می‏کنی قائم قیامت را، از آن بالا مپرس ج5، ص2335

62) قابل التوب: «غافر الذنب و قابل التوب» غافر3

خدایا در پذیر این نعره مستانه ما را

مکن نومید از حسن قبول افسانه ما را ج1، ص175

63) قاسم: (دعای جوشن)

برنمی‏گردد برات قسمت حق، خون مخور

نیست ممکن باز گردیدن به پستان شیر را ج1، ص35

64) قدوس: «لااله الا هو ملک القدوس» حشر23

شعله نیلوفری در محفل قدس است باب

دور کن اینجا ز خود دود و شرار خویش را ج1، ص42

65) قدیم: (دعای جوشن)

دل عاشق به جور از یار دیرین برنمی‏گردد

که در سفتن ز آب و رنگ خود گهر نمی‏گردد ج3، ص1400

صائب ز نظر بازی این تازه جوانان

از دل نشود دوستی یار کهن دور ج5، ص2295

66) قریب: «فانی قریب» بقره186

با کمال قرب از پاس ادب خون می‏خورم

پنجه خشکی است چون مرجان از این دریا مرا ج1، ص61

گرچه از جان نیست چیزی با بدن نزدیکتر

باشد آن جان جهان از جان به تن نزدیکتر ج5، ص2228

67) قوی: «هو القوی العزیز» شوری19

زور بازوی یداللهی بلند افتاده است

چون ننالد نه کمان آسمان در چنگ عشق ج5، ص2495

68) قهار: «هوالواحد القهار» رعد16

«پرتو قهر حق است طاعت بی‏ذوق/ کار مکن تا نشاط کار نیایی» ج6، ص3421

69- کامل: (دعای جوشن)

هر چه باید با خود آورده است ذات کاملش

فارغ از کسب کمالات است چون قدوسیان ج6، ص3565

70) کریم: «فان ربی غنی کریم» نمل 40

به دل مذکر حق باش ورنه طوطی هم

به حرف و صوت خدا را کریم می‏داند ج4، ص 1870

چون می‏کند به وعده وفا عاقبت کریم

این شوخ‏دیدگان زتقاضا چه دیده‏اند؟ ج4، ص1997

71) کنزالفقرا: (دعای جوشن)

می‏توان دانست گنجی هست در ویرانه‏اش

هر که می‏دزد ز مردم خویش را عیاروار ج 5، ص 2210

72) لطیف: «و هواللطیف الخبیر» انعام103

از لطافت فکر در کنه تو نتواند رسید

چون تواند درک کردن نور بینایی ترا ج1، ص 2

73) مالک الملک: «قل اللهم مالک الملک» آل عمران26

ملکش از لشکر بیگانه خط شد پامال

حسن غافل لمن الملک زنان است هنوز ج5، ص 2311

74) مانع: (دعای جوشن)

چوب منع از قرب مانع نیست دوراندیش را

بلبل ما در قفس سیر گلستان می‏کند ج3، ص 1255

75) مبدی: (انه هو یبدئو یعید) یوسف18

مبدأ فیاض اگر با من کند خصمی رواست

با وجود حسن معنی دل به صورت داده‏ام ج 5، ص 2553

76) مجیب: «ان ربی قریب مجیب» هود 61

می‏پرد گوش اجابت در هوای ناله‏ات

های هایی سرکن ای بیدرد هی هی زود باش ج5، ص 2345

77) محول‏الاحوال: (دعای جوشن)

ز درد سال غباری که داشت جام سپر

به صاف کرد مبدل محول‏الاحوال ج6، ص 3561

78) محیط: «و کان الله بکل شی‏ء محیط» نسا126

کی به ساحل می‏گذارد موجه خود را محیط

از شکستن نیست پروا بال پرواز مرا ج1، ص80

گرد راه از چهره سیلاب می‏شوید محیط

متصل گردان به دریا جویبار خویش را ج5، ص2615

79) محیی: «ان ذلک لمحی الموتی» روم 50

هر کجا دلمرده‏ای را یافت احیا کرد عشق

جمله ذرات عالم را سویدا کرد عشق ج5، ص 2492

80)مدبر: (دعای جوشن)

گردید از شکنجه بی‏چارگی خلاص

از چاره هر که رو به در چاره‏ساز کرد ج4، ص 1955

81) مسبب: (یا مسبب الاسباب) (دعای جوشن)

صائب نظر به روی مسبب چه سان کنند

جمعی که دل به عالم اسباب داده‏اند ج4، ص 1990

در مسبب رو گرچه از اسباب آورده‏ام

دل همان از عالم اسباب می‏گیرد مرا ج1، ص 63

82) مصور: «هوالخالق الباری‏ء المصور» حشر 24

تا نظر بر خامه نقاش افکندم ز نقش

هر کجی از راست بینی کج کلاهی شد مرا ج1، ص 70

83) مطهر: (دعای جوشن)

می‏شوم چون شبنم گل آب از تر دامنی

چون از آن پاکدامن یاد می‏آید مرا ج1، ص 75

84)مقدر: (دعای جوشن)

جوشن داوودی قلمرو تدبیر

نقش بر آب است پیش ناوک تقدیر ج5، ص 2298

85) مقسم (دعای جوشن)

چشم امید جهانی می‏پرد چون آفتاب

تا که را قسمت به خوان وصل او مهمان کند ج3، ص 1242

86) مقلب القلوب: (دعای جوشن)

جدایی نیست چون تسبیح از هم خاکساران را

دل ما را به دست آور که دلها از تو می‏گردد ج3، ص 1395

(ایهام در فعل می‏گردد به کار رفته است)

87) ملک: «قل اعوذ برب‏الناس\* ملک الناس» ناس 1 و 2

معانی، اهل صورت را به گرد دل نمی‏گردد

به منزل چون مصور شد ملک داخل نمی‏گردد ج3، ص 1402

88) منان: (دعای جوشن)

منت ایزد را که رنجم چون صبا ضایع نشد

عاقبت بویی از آن سیب زنخدان یافتم ج 5، ص 2584

89) من استسلم کل شی‏ء لقدرته: (دعای جوشن)

چون شدی تسلیم، هر کام نهنگی ساحلی است

اینقدر آویختن در دامن ساحل چرا؟ ج1، ص 23

90) من تواضع کل شی‏ء لعظمته: (دعای جوشن)

کش سر از خط فرمان که گردون بلند اختر

ندارد فرصت خاریدن سر از سجود اینجا ج1، ص 162

آفتاب و مه ترا از دور می‏بوسد زمین

من کدامین ذره‏ام تا گرد سر گردم ترا؟ ج1، ص 15

91) من علیه یتوکل المتوکلون: (دعای جوشن)

می‏خورد رزق حلال آن کس که در ملک وجود

کسب خود را پرده روی توکل می‏کند ج3، ص 1253

92) من کل شی‏ء موجود به: (دعای جوشن)

چون شهادت دولتی در عالم ایجاد نیست

عاشقان بال هما دانند بر سر تیغ را ج1، ص 47

93) من لاحول و لاقوه الا به: (دعای جوشن)

خدایا شاه ما را صحت کامل کرامت کن

به غیر از درد دین از دردها او را حمایت کن

به حول و قوت خود دفع کن ضعف مزاجش را

مبدل رنج آن جانبخش عالم را به صحت کن ج6، ص 3614

94) من لیس له شریک فی‏الملک: (دعای جوشن)

عالم یکتایی حق برنمی‏دارد دویی

نیستی گر اهل شرک ای بی‏بصر خودبین مباش ج5، ص 2355

95) ناصر و نصیر: «و کفی بالله نصیرا» نور 35

کارپردازان نصرت منتظر استاده‏اند

تا ترا سازند بر رخش جهانگیری سوار ج6، ص 3561

96) ناطق: (دعای جوشن)

نبندد حجت ناطق زبان منکران ورنه

ز عیسی روی شرم‏آلود مریم بود گویاتر ج5، ص 224

97) نور: «الله نورالسماوات و الارض» نور 35

گرچه جا در دیده آن نور نظر دارد مرا

شوق چون خورشید تابان دربدر دارد مرا ج1، ص 63

آن نور غیب را که جهان روشن است از او

از غایت شهود فراموش کرده‏اند ج4، ص 1955

98) واجب‏الوجود: (دعای جوشن)

می‏شود از مغز قانع چشم ظاهربین به دوست

ورنه از واجب نباشد عالم امکان تهی ج6، ص 328

99) واحد: «والهکم اله واحد» بقره 163

آن که رو در خلوت آیینه تنها کرده است

کاش می‏دانست تنهایی چه با ما می‏کند ج1، ص 63

100) هادی: «وکفی بربک هادیا و نصیرا» فرقان31

به من کی می‏رسد با پای چوبین زاهد خودبین

که من چون جذبه دریای رحمت، هادیی دارم ج5، ص 2689

از باش ای باب رحمت تا ابد

بارگاه ما له کفو احد

باز باش ای باب بر جویای باب

تا رسد از تو قشور اندر لباب مولانا

پی‏نوشت‏ها:

1- گرچه در ظاهر مرا پای عبادت در گل است

سر به صحرا می‏دهد چون وحشیان هویی مرا (ج1، ص 96).

2-آیه معروف به امانت (احزاب آیه 32).

3-سوره بقره، آیه 2/ اعراف، آیه 7.

4- کجی نبود صراط المستقیم عشق را صائب

به قدر پیچ و تاب رهرو این ره پیچ و خم دارد (ج2، ص 1423).

5- و علم آدم الاسماء کلها (بقره 29).

مولوی گوید:

در مدرسه آدم با حق چو شدی محرم

بر صدر فلک بنشین تدریس ز اسما کن

6-ولله الاسماءالحسنی فأدعوه بها (اعراف 180).

7- الدنیا سجن الموءمن.

8- ان لله تسعه و تسعین اسماء، مأته غیر واحده من احصیها کلها دخل الجنه، حدیث نبوی (فرهنگ لغات خاقانی.)

9- صائب بارها از دعای جوشن کبیر در اشعار خود نام برده است:

دیده شیران نیستان را دعای جوشن است

نیست پروایی ز اشک گرم مژگان مرا (ج1، ص 84).

10-مفاهیم القرآن، ص 105.

11- اسفار، ج7، ص 54.

12- درآمدی بر اسماءالهی، ص 35.

13- همان، ص 129.

14-شرح مقدمه قیصری، ص 237.

15- درآمدی بر...، ص 70.

16-اصطلاحات الصوفیه، ص 89.

17- قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمه الله یغفرالذنوب جمیعا انه هوالغفور الرحیم.

مراجع و مأخذ:

- ادعیه و اذکار قرآن به انضمام اسماء مقدسه الهی، جوادزاده الف، بنیاد نشر و ترویج قرآن، 1364.

-اشارت‏ها و بشارت‏ها در گنجینه نظامی، عبدالحسین موحد، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1367.

- انسان کامل، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، 1376.

- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، غنی قاسم، انتشارات زوار، تهران، 1331.

-حافظنامه، خرمشاهی، بهاءالدین، بخش دوم، انتشارات علمی فرهنگی، 1373.

-حلاج و راز اناالحق، تدین، عطاءالله، انتشارات تهران، 1378.

- درآمدی بر اسماء الهی از دیدگاه قرآن و عرفان، رمضانی گیلانی، رضا، قم، نسیم حیات، 1376.

- در جستجوی ریشه، حبیبی، حسن، انتشارات اطلاعات، تهران، 1373.

-دیوان اسرار حاج ملاهادی، سبزواری، امین سیدحسن، انتشارات مه، تهران، 1377.

-دیوان شمس تبریزی، فروزانفر، بدیع‏الزمان، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1379. چاپ 15.

- دیوان صائب تبریزی، قهرمان، محمد، انتشارات علمی و فرهنگی، 1374.

-دیوان منصور حلاج، به کوشش شیرازی، داوود، کتابخانه سنایی، 1367.

- ذکر جمیل سعدی، جلد دوم، مقاله «آینه در اشعار فرخی، سعدی و حافظ» شهریور 1366.

-زیبایی‏پرستی در عرفان اسلامی، افراسیاب پور، علی‏اکبر، انتشارات طهوری، 1380.

- شرح فصوص الحکم، خوارزمی، تاج‏الدین، انتشارات مولی، 1368.

-شعر صوفیانه فارسی، دوبرین، یوهانس، ترجمه کیوانی، مجدالدین، نشر مرکز، 1378.

- شعله طور، درباره زندگی و اندیشه حلاج، زرین‏کوب، عبدالحسین، انتشارات سخن، 1377.

-صائب و سبک هندی، دریا گشت، محمد رسول، انتشارات علمی، چاپ اول 1371.

-عارفانه‏ها، به کوشش معصومی، رضا، انتشارات بهاره، چاپ اول، 1364.

-عرفان و ادب در عصر صفوی، تمیم داری، احمد، انتشارات حکمت.

- عرفان و شعر رندی در شعر حافظ، داریوش، آشوری، نشر مرکز، 1379.

- فرهنگ اشعار حافظ، رجایی بخارایی، علی‏احمد، انتشارات علمی، چاپ پنجم.

- فرهنگ اصطلاحات عرفانی، سجادی سیدجعفر، انتشارات طهوری، چاپ پنجم، 1379.

- فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی، سجادی سیدضیاءالدین، انتشارات زوار، 1374.

- فلسفه عرفان، دکتر سیدیحیی یثربی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، مهر 1370.

- قصه یوسف، املای احمدابن محمد بن زید طوسی به اهتمام محمد روشن، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1376.

- مثنوی معنوی، زمانی، کریم، دفتر اول، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، 1374.

-مجموعه مقالات علوم انسانی، زبان و ادبیات، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، دفتر یکم، 1379.

مقاله «نظر از دیدگاه فلوطین و حافظ»، نصرت‏الله فروهر.